

# دشمنان خانہ زاد؛ اسلام

اطهار اسلام نمودند تا در فرصت مناسب برای دنیوی آن بهره‌مند شوند چنانکه ابن حنفیہ از گفتار ابوسفیان (بزرگ‌دودمان بنی‌امیه) که بعد از خلافت رسیدن عثمان در محمی از دودمانش ابراز داشته آشکار می‌گردد.<sup>۳</sup>

و پیامبر اکرم (ص) سیر در باره آنان چنین فرموده است " هنگامی که بنی‌امیه به جهل نظر برسند، سادگان حدارا برده و مال حدارا بخش الهی نسبت به خود، و کتاب حدارا و سله بفسیر و تحلیل و توجیه عفاصد شوم خویش فرار می‌دهند.<sup>۴</sup>

این حزب ریزمینی که از ابتدای ظهور اسلام، در صدد نابودی آن بودند ولی شرایط زمانی و مکانی به آنها اجازه، انگار را نداد، تاگزیر، در رهبری مسلمانان درآمدند و سروهایی خود را برای

در بخش نخستین این مقاله یادآور شدیم که رهنمایان عطا افراد ناشایست لطمه جبران ناپذیری به پیشرفت اسلام و مسلمانان وارد نموده و گوشای از این نمایانما؟ شم‌انگیز را خواندید، که از ابتدای حکومت عثمان آغاز گردید و به وجود آمدن دودمان "بنی‌امیه" یعنی عباس انجامید. اکنون، دنباله بحث.

۱- دودمان بنی‌امیه که در قرآن مجید از آنان به "شجره ملعونه" یاد شده و در لسان پیامبر اکرم (ص) مورد تکذیب و طعن قرار گرفته‌اند<sup>۵</sup> اصولاً به مبادی اسلام بی‌مقیده بودند و به هیچوجه خداودین ایمان را باور نداشتند ولی چون دیدند که اسلام در حال پیشرفت است و مخالفت با آن سودی ندارد، از این رو به ظاهر،

انهدام آن در وقت مناسب فشرده کردند و در دوران دوازده ساله حکومت عثمان که خود از همین دودمان بود نیروهای خود را متمرکزتر و جایگاه خود را مستحکمتر نمودند

وفتی که معاویه و بعد از او فرزند نالایقش برید و بعد مروان و بنی مروان که از همین نسله خست بودند سرگاز آمدند هرچه هر داشتند سر اسلام ریختند و هر تلاشی که می خواستند به سر اسلام آوردند. و با رهبریهای ملط و اعدال رشت خود چنان اسلام را مسح کردند که یک پژوهشگر تاریخ به هیچوجه اسلام را بنسب محمد (ص) رابا کردار و رفتار اینگروه که خود را جانشین پیامبر و مجری دستورات و آفینس او می دانستند، منطبق نمی یابد.

۲- نام که مرکز خلافت اسلامی شده بود بخاطر دوری آن از مرکز اسلام ( مدینه ) و نزدیکی آن با رم غرضی (توکنه گویی) روح سادگی اسلام را از دست داده خصم تاثیر روح اثرافنگری رم قرار گرفته بود. صحابه و تابعین که از گرمی اسلام گرم شده بودند و سادگی و عدالت و سادگی اسلام را المین کرده بودند، با آن حدود زیادی از بین رفته بودند و با ساد مرکز خلافت ( نام ) ماصله زیادی داشتند

و با اینکه زمان در آنها اثر کرده و به رنگ محیط منطبق و جاهلوس و خود فروخته در آورده بود. و با بقدری اختناق و فشار بر جامعه حکمرا ما بوده که کسی جرئت انتقاد

قدرت و شوکت نیافتند. ولی بی امید به انتشار دین اسلام اهمیت نمی دادند و از بیروزیها عنیمت اموال می خواستند از آبرو در زمان آنان انتشار اسلام در جاهای دور دست مانند ترکستان و سند، متوقف ماند. در صورتی که مردم آن نواحی به اسلام تمایل داشتند و بد رفتاری خلفای اموی آنان را از اسلام بزماری کرد و همینکه مختصر محبتی می دیدند مسلمان میشدند و پس از بیداد مأمورین منفر شده مرتعد می گشتند.

مدهای از مأمورین جاهلوس و در عین حال سست و ستمگر در دستگاه بنی امیه پدید آمدند که با انواع تحق گویی خلفای بنی امیه را بیش از آنچه که بودند خودکام و ستمگر بار آوردند و اولین آنان ستمگر است که خلیفه را " خلیفۃ المسلمه " خواند و خلافت را از سوت برتر شمرد.

و همانطور که عمال خلیفه از خلیفه تعلق نمی گرفتند. سایرین هم از عمال خلیفه تعلق می گشتند و آنان را به اهانت بر اسلام گستاخ می ساختند می گویند خالد قسری (احتمال نام) مرد بنی امیانی بوده نثران می دانست و اگر آیهای از حفظ می خواند چند جای آن غلط بوده. روزی برای مردم خطابه می خواند و در وسط خطابه، حسد خطا از او سرزد بقسی که سراسبه خطبها برید. اما در آن میان یکی از همان تعلق گویان فریاد زد " ای امیر از چه هراسی

داری بی جهت نگران شو. مرد عاقل که قرآن حفظ نمی کند. قرآن حفظ کردن کار احقران است"

خالد از این سخن جان تازه گرفته گفت راست گفتی حدانرا بیامرزد"

" چرخی زیدان" در جای دیگر از کتابش در مورد بنی امیانی و عدم کفایت خلفا اموی و ساد دستگاه اداری جنس ادایه می دهد. " بی امیه عالما به ساد به معانی و شیوهرانی برداخته به امور کشور نمی رسیدند. و حتی به نگاهداری وضع

سلطنتی خویش توجه نداشتند و در تعیین و انتخاب والیان و مأمورین عالیترتبه دولتی دست نمی زدند. چه ساد که به خواهش کسریکی با در نشسته دریافت بولی بر گزین ریاست را به اشخاص بالاق و با ستمکار می سپردند عاملان که این اوضاع هرج و مرج را مشاهده می کردند، تمام مساعی خود را برای تحصیل مال و کسب صرف می کردند و اشخاص در ستمکار و با امان از تسول متاقل مهم دولتی امتناع می جستند چه که می دانستند خلیفه به هر عنوان با آنها از آنان بول می خواهد.

مردم خداترس برهیزگاری مانند یزید بن مهلب ( که فرمانداری عراق را از ناحیه سلیمان بن عبدالملک بیدیرت ) از قبول شغل دولتی شدر می خواستند و فقط طمع کاران و ستمگران دنمال نظام و منصب می رفتند، خلفا که این را می دیدند برای

تاریخ در صفحه ۶۲



